

## بررسی وجود مالکیت فقهی، در جوامع متقدم، با تأکید بر شواهد قرآنی

سید محمد حسین جزایری<sup>۱</sup>، علی کریمی<sup>۲</sup>، حسن صادقیان مشکانی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید، قم؛ دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول)

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید، قم؛ دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم

<sup>۳</sup> دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مفید، قم؛ دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم

### چکیده

پیشینه مالکیت، با روش‌های گوناگون قابل کشف و ارزیابی است که یکی از آنها، رجوع به کتب آسمانی است. در این نوشتار با توجه به برخی از گزاره‌های قرآنی که عمده‌تاً در بخش آیات القصص می‌باشد پیشینه مالکیت را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. پرسش اصلی این پژوهش، آن است که چه شواهد قرآنی بر وجود مالکیت در اعصار و دوره‌های مختلف حیات انسانی وجود دارد. در این نوشتار با روش توصیفی و تحلیلی، به این نتیجه رسیدیم که مفهوم مالکیت پیوسته با انسان همراه بوده و به عنوان یک مفهوم شناخته شده برای بشر، محترم و معتبر بوده و عمری به اندازه عمر انسان دارد. آیاتی از قرآن که ناظر به اعصار مختلف است و از معاملات، انفاق، ارث، انتساب اموال به افراد، وصیت، خمس، عبد و امه، هبه و... صحبت نموده است همگی دال بر وجود مالکیت در اعصار مختلف می‌باشند.

**واژه‌های کلیدی:** مالکیت، پیشینه مالکیت، فقه الاقتصاد، آیات مالکیت.

## مقدمه

سال‌هاست تاریخ‌نگاری‌های جزئی و تخصصی‌تر به رویکردی شناخته شده و معتبر در پهنه‌ی دانش بشری تبدیل شده است و جای خود را در پژوهش‌هایی که صرفاً تاریخی نمی‌باشند باز کرده است. به بیان دیگر، چنین تحقیقاتی تک بعدی نبوده و از پژوهش‌های بین رشته‌ای (interdisciplinary research) محسوب می‌شوند که می‌توان آن را تاریخ یابی مضاف نامید. بنابراین هر مقوله‌ای را در بستری از تاریخ می‌توان مورد بررسی قرار داد که نتیجه‌ی آن می‌تواند در علم یا علوم دیگر مورد استفاده قرار گیرد. نوشتار حاضر نیز ناظر به یکی از شقوق تاریخ یابی مضاف، که همان «تاریخ مالکیت» است، سامان یافته است. تاکید ما در این نوشتار بر آیات قرآن کریم است و با توجه به گزاره‌های قرآنی به دنبال یافتن سرنخ‌هایی از پیشینه مالکیت هستیم. به بیان دیگر تصریحات و اشارات قرآنی را که اثبات کننده مالکیت در اعصار گذشته است را ذکر خواهیم کرد. تلاش نگارندگان برای یافتن پیشینه‌ای تحقیقاتی، همسو با پژوهش حاضر، بی نتیجه ماند و این امر اگرچه موجب سختی این پژوهش گردید اما در عین حال، کاشف از بدیع بودن این تحقیق، می‌باشد. در نوشته‌ی حاضر، نگارندگان در پی پاسخ به این سوال هستند که آیا در قرآن کریم، دلیل (Argument) یا شاهی (evidence) دال بر وجود مالکیت، در اعصار باستان، وجود دارد یا نه؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، آن شواهد کدام اند و چگونه بر پیشینه مالکیت دلالت دارند.

## فصل اول: مفاهیم و کلیات

گفتار اول: مفهوم مالکیت<sup>۱</sup>

**الف) در لغت:** ریشه‌ی این واژه، «مَلَك» و «مَلِك» است که مطابق گفته‌ی برخی از واژه‌شناسان به معنای تسلط و قدرت بر چیزی، می‌باشد. بدین جهت به کسی که امر و نهی مردم در اختیار اوست مَلِك گفته می‌شود. پس این واژه، به معنای تسلط انسان است، بر آنچه در اختیار دارد.<sup>۲</sup>

**ب) در اصطلاح:** مراد از مالکیت، اختصاص چیزی به انسان است؛ به گونه‌ای که بر هر نوع تصرف در آن، استیلا و سلطنت داشته باشد. به دیگر سخن مالکیت از علقه و نسبت بین یک فرد (مالک) و شیء (موضوع مالکیت= مملوک) ایجاد می‌شود. بنابر این، به نظر می‌رسد، همانگونه که برخی فقهاء گفته‌اند معنای اصطلاحی و لغوی ماده‌ی ملک و مالکیت، یکسان می‌باشند که عبارت است از نوعی علقه که بین یک شخص و شیء دیگر، ایجاد می‌شود و متعاقب آن، شخص، مسلط بر تصرف در آن شیء، می‌شود.<sup>۳</sup>

## گفتار دوم: مفهوم مال:

**الف) در لغت:** به معنای دارایی و آنچه در ملک شخص است می‌باشد.<sup>۴</sup> از مترادفات معنایی این واژه می‌توان به الفاظ ثروت، نعمت و سرمایه اشاره نمود. پس مال به هر چیزی که انسان می‌تواند، مالک آن شود، اطلاق می‌شود.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup>. possession

<sup>۲</sup>. راغب اصفهانی: ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۲۴۲.

<sup>۳</sup>. بستانی: فرهنگ ابجدی، ص ۷۶۲.

<sup>۴</sup>. زارعی سبزواری: القواعد الفقهیه فی فقه الإمامیه، ج ۵، ص ۲۲۰.

<sup>۵</sup>. Property

<sup>۶</sup>. ابن منظور: لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۳۵.

ب) در اصطلاح: مال در اصطلاح حقوقی به چیزی گفته می‌شود که بتواند مورد داد و ستد قرار گیرد و از نظر اقتصادی ارزش مبادله را داشته باشد.<sup>۷</sup>

### گفتار سوم: انواع مالکیت

مالکیت را به اعتبارات مختلف می‌توان تقسیم نمود که در این مجال به برخی از این تقسیمات اشاره می‌کنیم:

#### الف) مالکیت بر اعیان و مالکیت بر منافع

و آن اموال مادی است که در خارج موجود می‌باشد و بوسیله‌ی حس لامسه می‌توان آنها را لمس نمود مانند: خانه، باغ و امثال آن. منافع - و آن، چیزیست که از اعیان استفاده و بتدریج حاصل می‌گردد و قابل لمس نمی‌باشد، اگر چه ممکن است در مواردی بصورت اعیان درآید مانند: نمائات و ثمره و نتاج حیوانات.<sup>۸</sup>

#### ب) مالکیت اصلی و تبعی:

گاه انسان نسبت به چیزی به طور مستقیم مالکیت دارد و گاهی مالکیت وی به تبع مالکیت دیگری است. به عنوان مثال شخص باغ دار صاحب زمین و بذر، بذر خود را در زمین خویش بکارد و آن به محصول برسد (مثلاً درخت میوه دهد) مالک بذر مالک ثمره نیز خواهد بود. در اینجا زارع بطور مستقیم و اصلی، مالک بذر و زمین است و تبعاً مالک محصول و ثمره است. در مورد نتاج حیوانات نیز این مطلب صادق است.<sup>۹</sup>

#### ج) مالکیت شخصی و حقوقی:

مالکیت شخصی در جایی است که یک یا چند فرد مشخص، مالک یک شی باشند. و مالکیت حقوقی در جایی مطرح می‌شود که یک مال، به عنوانی خاص اختصاص دارد، عنوانی که ممکن است در طول زمان، مصادیق آن تغییر کند. مانند خمس که برای سادات فقیر اختصاص یافته و یا زمین‌های مفتوح عنوه که برای مسلمانان است.

### گفتار چهارم: سیر تاریخی مالکیت

مالکیت در گذر زمان و در طول تاریخ، دچار تطوراتی گردیده است که به موجب آن می‌توان گفت سه مرحله را پشت سر گذاشته است. اولین مرحله با آغاز آفرینش انسان و استقرار حیات زمینی وی و شکل گیری هسته‌های بسیط و ابتدائی اجتماعات آن عصر و در پرتو مناسبات ابتدائی و اولیه‌ی انسان‌ها شروع می‌شود. در این دوره انسان‌ها با توجه به احتیاجات و ابزار در دسترس، به تملک بخش‌هایی از طبیعت (که شامل زمین، درخت، گیاه، حیوانات و غیره می‌شدند) می‌پرداخته‌اند. طبیعی است که با توجه به کمبود امکانات و عدم رشد فکری و صنعتی انسان در دوره‌ی اول، اغلب یا همه‌ی این امور مالکیت زا به وسیله‌ی دست صورت می‌گرفته است (مانند کشاورزی و شکار)؛ بدین جهت است که عقلاء و فقهاء (در پرتوی امضای شارع) قاعده‌ی ید را به عنوان قانونی مبین مالکیت صاحب ید قلمداد کرده‌اند. به هر روی مفاد این قاعده در این عصر، نسبت به تمامی عصور بعدی پر رنگ‌تر است. سال‌ها بعد، وقتی انسان رشد فکری و صنعتی (حرفه) بیشتری را تجربه کرد، و از سوی دیگر مناسبات بین او و اشیاء و افراد مختلف، گسترده‌تر شد، مرحله دوم مالکیت، آغاز گردید. آینده نگری و ذخیره سازی برخی از اشیاء و اقلام مورد نیاز در این دوره به شکل گسترده‌تری گزارش شده است. ویژگی مشترک این دو مرحله در این است که تملک و اعمال سلطه بر یک شیء به صورت واقعی و به طور مستقیم صورت می‌گرفته است. اما مرحله‌ی سوم که زمان معاصر را نیز در بر می‌گیرد گسترش فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و تنوع یافتن گسترده‌ی آنها خصوصاً در جهت رفع

<sup>۷</sup>. امامی: حقوق مدنی، ج ۱، ص ۱۹.

<sup>۸</sup>. امامی: منبع پیشین، ج ۱، ص ۲۲.

<sup>۹</sup>. طاهری: حقوق مدنی، ج ۱، ص ۲۰۰.

نیازهای به روز شده‌ی انسان، وی را از اعمال سطه‌ی مستقیم و واقعی مالکانه، به عالم اعتبار، سوق داد و مالکیت، معنای اعتباری عقلاء را به خود گرفت. البته این بدین معنا نیست که در مرحله‌ی اخیر سطه‌ی واقعی و مستقیم از موضوعیت افتاده است چراکه بالوجدان خلاف این را می‌یابیم. بنابراین اگر در مراحل اول و دوم، زندگی کردن در یک مکان (سلطه) یا در دست داشتن یک قایق یا تیر و کمان حاکی از مالکیت وی نسبت به آنها بود، در مرحله‌ی سوم وجود اوراق و اسناد معتبر و حقوقی نشانگر مالکیت شد.<sup>۱۰</sup>

### فصل دوم: شواهد تاریخی مالکیت در قرآن کریم

سخن در باب تاریخ مالکیت است. به نظر می‌آید وجود مالکیت به وجود انسان متکی است. این سخن بدین معناست که با خلق انسان، مالکیت در آن نیز وجود داشته است در نگاه الهی خداوند این ویژگی را در انسان قرار داده است. این که این ویژگی، خصیصه‌ای فطری است یا طبعی می‌تواند محل بحث و گفتگو قرار گیرد، اما مهم این است که انسان‌ها در طول تاریخ به وجود این ویژگی در خود واقف و معترف بوده‌اند. اگر این ویژگی و شناخت آن در انسان وجود نداشت، موجب خمودی، عدم پیشرفت در عرصه‌های مختلف زندگی می‌شد و البته ممکن بود، باعث کاهش نزاع‌ها و جنگ‌ها نیز بشود زیرا حس مالکیت نسبت به خود، خانواده، باورها، محل و وسائل زندگی و سرزمین، انسان را نسبت به فقدان آنها و تعرض دیگران نگران و چه بسا خشمگین می‌نماید. از دیدگاه توحیدی، مالک هر آنچه در عالم، وجود دارد، خداست ولی این گزاره نافی مالکیت (اعتباری/ اعطائی) انسان نمی‌باشد. در آیات قرآن با شواهدی مواجه هستیم که از آنها می‌توان به بخشی از تاریخ مالکیت در میان انسانها دست یافت که در ادامه به ذکر و توضیح برخی از این شواهد می‌پردازیم:

#### شاهد اول: ماجرای دادرسی حضرت داوود علیه السلام

در سوره مبارکه ص، در ضمن آیاتی، این ماجرا را اینگونه نقل کرده است:

«إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ. قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِيَّايَ نَعَاجَهُ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْتَغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ»<sup>۱۱</sup>

#### گفتار اول: زمان تقریبی حیات حضرت داوود علیه السلام

ایشان از جمله پیامبران با عظمت الهی است که در میان قوم بنی اسرائیل به حکومت نیز رسید. آنچه تاریخ نویسان در مورد وی نقل کرده‌اند از قرار ذیل است:

۱. ایشان چهاردهمین نسل از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام است و با ده واسطه به حضرت یعقوب ع می‌رسد. سلسه‌ی نسب وی اینگونه نقل شده است: «داوود بن ایشا بن عوید بن باعز بن سلمون بن نحشون بن عمی نادب بن رام بن حصرون بن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم»<sup>۱۲</sup>

۲. وی در حدود ۹۷۲ سال قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است.<sup>۱۳</sup>

<sup>۱۰</sup> . محقق داماد: قواعد فقهی (مدنی)، ص ۲۵.

<sup>۱۱</sup> . ص: ۲۳ و ۲۴.

<sup>۱۲</sup> . طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۴۷۶.

<sup>۱۳</sup> . همان.

۳. ایشان که در سرزمینی بین مصر و شام متولد گردید حدود صد سال عمر نمود که چهل سال آن را به عنوان حاکم بر قوم بنی اسرائیل حکومت می نمود.<sup>۱۴</sup>

### گفتار دوم: مفاد آیه شریفه

در این آیات به یکی از وقایع تاریخی مربوط با این پیامبر الهی اشاره شده است. حضرت داوود از علم قضاوت نیز بهره مند بوده و به قضاوت بین مردم نیز اشتغال داشته است. عدل و قسط و صحت داوری وی زبان زد مردم بوده و حکم وی مورد تسالم قرار می گرفته است. در تاریخ و روایات موارد متعددی از قضاوت های وی نقل گردیده است. آیات فوق به یکی از این قضاوت ها و البته آزمایش های الهی از داوود پرداخته است. حضرت داوود در محراب مشغول عبادت بود و ظاهراً نگهبانان و محافظان وی نیز خارج از محراب (که در آن زمان به عنوان اتاقی در طبقه ی فوقانی منازل تعبیه می شد) خلصور داشتند. دو فرد که سپس نسبت شان را برادری معرفی می کنند دچار نزاعی مالی شده و برای قضاوت نزد حضرت داوود می روند. ورود متشاکیان نزد داوود (بدون هماهنگی قبلی) و کیفیت ورودشان (که به صورت از دیوار بالا رفتن و سپس پایین پریدن بوده است) داوود را دچار ترس از سوء نیت این دو فرد نمود. حالت ترس در چهره ی داوود ظاهر شده بود لذا متشاکیان بلافاصله سعی نمودند خیال داوود را راحت نموده و بگویند برای قضاوت نزد وی رفته اند. سپس یکی از دو برادر به طرح شکایت پرداخت و گفت برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش بیشتر ندارم ولی در عین حال، وی اصرار دارد که من تک میش خویش را نیز به وی بدهم و در گفتار بر من غلبه نموده است. حضرت داوود بلافاصله حق را به شاکی داد و برادر دیگر را به خاطر چنین درخواستی مرتکب ظلم و زیاده خواهی معرفی نمود. از قرآن کریم استفاده می شود متخاصمین داوری حضرت داوود را پذیرفته و بدون کمترین اعتراضی از نزد وی مرخص شده اند. البته اگرچه داوود عادلانه و به حق قضاوت نمود ولی چون حرف طرف دیگر نزاع را نشنید و با سرعت قضاوت نمود خود را مقصر دانست و لذا بخاطر این امر (ترک اولی) استغفار نمود و البته خداوند ضمن پذیرش توبه ی او از وی تمجید نمود.<sup>۱۵</sup>

### گفتار سوم: محل استشهاد

آیات مطروحه از چند جهت وجود و ارتکاز مفهوم مالکیت در اذهان مردم در آن زمان ظهور دارد:

۱. شاکی، خودش را مالک یک میش و برادرش را مالک نود و نه میش معرفی کرد. دلیل این مطلب استفاده از لام مالکیت است. (له تسع و تسعون نعجه و لی نعجه واحده)
۲. جمله ی "اکفلنیها" نیز دلالت واضحی بر وجود مالکیت و محترم بودن آن بین مردم دارد. معنای منطوقی "اکفلنیها" این است که کفالت آن یک میش را به من بسپار ولی ظاهراً مراد این است که با هبه ی آن به من، مالکیت خود را از آن، سلب نما.<sup>۱۶</sup> اگر در آن عصر، مالکیت، وجود نداشت، معنا نداشت که صاحب نود و نه میش، از برادر خویش درخواست واگذاری و هبه ی تک میش خویش را بنماید.
۳. پذیرش حکمیت در این واقعه و نوع بیانات حضرت داوود نیز دلالت بر وجود و کاربرد مالکیت در آن روزگار دارد. به سه فقره از گفتارهای حضرت داوود برای اثبات این مطلب می توان استناد نمود:

<sup>۱۴</sup>. صدوق: کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۴.

<sup>۱۵</sup>. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۲۴۶.

<sup>۱۶</sup>. صدوق: عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مجلسی: بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۴.

<sup>۱۷</sup>. مکارم شیرازی: تفسیر نمونه ج ۱، ص ۲۴۶.

الف) «لقد ظلمک»: ظلم در جایی مطرح می‌شود که شخص از حق خویش تجاوز نماید. در این جا برادر درخواست کننده‌ی یک میش چون قصد از بین بردن مالکیت برادر خویش و تعرض به آن را داشته است با این عنوان قضایی، توسط حضرت داوود مورد خطاب قرار می‌گیرد.

ب) «تعجتک»: اضافه نمودن «تعجه» به «کاف خطاب»، ظهور در مالکیت مخاطب دارد و در حقیقت حضرت داوود نیز به مالکیت شاکی، بر یک میش اذعان داشته است.

ج) «تعاجه»: همان توضیح قسمت ب در این جا نیز مطرح می‌شود با این فرق که در اینجا مالکیت برای برادر شاکی مورد اذعان قرار گرفته است.

د) اصل اینکه بتوان مالی را از دیگری به خود منقل نمود نیز حاکی از وجود مالکیت است. همین که شاکی چنین درخواستی داشته، دال بر این است که اولاً هر یک، مالکیت دیگری را پذیرفته است و ثانیاً اینکه به دنبال انتقال مالکیت از برادرش به خودش می‌باشد. بنابراین درخواست واگذاری یک میش، در فرض مالکیت و برای انتقال حق مالکیت است.

### شاهد دوم: خرید و فروش در زمان حضرت یوسف علیه السلام

در آیاتی از سوره یوسف، خداوند متعال، اینگونه می‌فرماید:

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. وَشَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ. وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱۸</sup>

### گفتار اول: زمان تقریبی حیات حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف از پیامبران قوم بنی اسرائیل است. سرگذشت وی دارای نقاط تامل و عبرت انگیز فراوانی است و قرآن کریم داستان او را احسن القصص<sup>۱۹</sup> معرفی کرده است. در مورد زمان تولد و تاریخ حیات او بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد. برخی تولد حضرت موسی را هزار و پانصد سال قبل از تولد مسیح و تولد حضرت یوسف را هزار سال قبل از حضرت موسی دانسته‌اند. برخی یوسف را هم عصر آمنحوتپ چهارم (Amenhotep IV) یا آخناتون (Akhenaton) می‌دانند. تاریخ نویسان زمان حکومت آمنحوتپ را هزار و سیصد و هشتاد سال قبل از میلاد مسیح نوشته‌اند. آنچه گفته شد را نمی‌توان قطعی حساب کرد ولی به هر حال تقدم زمان حیات وی بر پیامبران بزرگی مانند حضرات عیسی و موسی و حضرت محمد قطعی است. سلسله‌ی نسب وی از قرار است: «یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن تارخ بن ناحور بن سروج بن رعو بن فالج بن عابر بن شالح بن ارفکشد بن سام بن نوح».

### گفتار دوم: مفاد آیه شریفه

این آیه، ناظر به بخشی از سرگذشت حضرت یوسف نازل گردیده است. حضرت یوسف مورد حسد و غضب برادرانش قرار داشت تا جایی که آنها برای مقابله با یوسف و جایگاه وی نزد پدر به رایزنی پرداختند. قرآن کریم به صراحت، دو استراتژی اولیه‌ی برادران برای نیل به هدفشان را کشتن و یا افکندن یوسف در سرزمینی دیگر (و احیاناً دور دست) بیان می‌کند. کار این میان یکی از برادران پیشنهاد دیگری را مطرح می‌کند و آن اینکه به جای کشتن و تبعید، یوسف را در نهانگاه (طاقچه‌ی درون

<sup>۱۸</sup>. یوسف: ۱۹ الی ۲۱.

<sup>۱۹</sup>. یوسف: ۳.

<sup>۲۰</sup>. یوسف: ۹.

چاه‌های بیابانی) قرار دهید تا به وسیله‌ی رهگذران و قافله‌ها نجات یافته و به وسیله‌ی آنها برده شود و دیگر نزد پدر نباشد.<sup>۲۱</sup> در نهایت این پیشنهاد پذیرفته شد و برادران یوسف وی را در نهانگاه چاه کنعان قرار دادند. بعد از گذشت چند روز کاروانی در نزدیکی این چاه اقامت و استراحت نمود. فردی را به عنوان آب آور به سمت چاه فرستادند تا برای رفع نیازشان آب از چاه استخراج نماید. بعد از آنی که وی دلو را در چاه سرازیر کرد یوسف آن را گرفت و از چاه خارج شد. برخی از افراد کاروان، دیدن یوسف را بشارتی برای خویش قلمداد نمودند و گفتند وی را با خود می‌بریم و در مصر با فروش او تجارت و سود می‌کنیم.<sup>۲۲</sup>

### گفتار سوم: محل استشهاده

این قسمت از تاریخ سرگذشت حضرت یوسف که در قرآن ذکر گردیده است به خوبی دلالت دارد که در آن در زمان نیز مالکیت وجود داشته است و در زندگی اقتصادی مردم به عنوان یک امر جا افتاده و معتبر شناخته می‌شده است. بنابراین از جهات ذیل الذکر می‌توان به وجود مالکیت در آن زمان رهنمون شد:

۱. استفاده از واژه‌ی "شروه": فروش امری بین الاثینینی است لذا خرید و فروش متعاقب بر یکدیگرند. از سوی دیگر ارتکاز عقلاء در مورد خرید و فروش، متبادر از این واژه و یا انصراف در آن، مبین این نکته است که خرید و فروش مبتنی بر مالکیت است. اگر شخص، خود را مالک چیزی نداند حق ورود به چرخه‌ی خرید و فروش را ندارد. و شاید به خاطر همین امر معهود عقلائی است که قواعدی مانند «لا بیع الا فی ملک» در لسان فقهاء و متخذ از روایات رائج گردیده است.<sup>۲۳</sup>
۲. وجود بازار و یا رویه‌ی تجاری و خرید فروش در آن زمان نیز می‌تواند به خوبی مثبت مدعا باشد. خصوصاً اگر بپذیریم که حضرت یوسف در بازار برده فروشان مورد داد و ستد قرار گرفته است.
۳. واژه‌ی "اشتره" نیز مانند واژه‌ی "شروه" دلالت بر مدعا دارد.

### شاهد سوم: ادعاهای فرعون با تمرکز بر مقبولات اجتماعی و پذیرش جامعه

خداوند متعال در سوره زخرف اینگونه می‌فرماید:

«وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ»<sup>۲۴</sup>

### گفتار اول: زمان تقریبی حیات حضرت موسی علیه السلام و فرعون

به اعتقاد برخی از محققین، حضرت موسی هفده قرن قبل از تولد حضرت مسیح می‌زیسته است.<sup>۲۵</sup>

### گفتار دوم: مفاد آیه شریفه

یکی از داستان‌های مهم تاریخ بشریت که در قرآن کریم نیز به صورت مفصل بدان پرداخته شده است مربوط به سرگذشت حضرت موسی علیه السلام، کیفیت دعوت وی و نحوه‌ی مواجهه‌ی مردم با ایشان می‌باشد. آیه‌ی محل بحث ناظر به یکی از فراز و فرودهای زندگی تبلیغی این نبی الهی است. این آیات به طور خاص به رابطه‌ی تبلیغی حضرت موسی با فرعون و درباریان فرعون اشاره دارد. حضرت موسی با نشانه‌های الهی به سوی فرعون و اصحاب وی رهسپار شد و با بیان اینکه رسول الهی است

<sup>۲۱</sup>. یوسف: ۱۰.

<sup>۲۲</sup>. قمی: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۰؛ صدوق: علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۸.

<sup>۲۳</sup>. ابن ادريس حلی: سرائر، ج ۲، ص ۲۷۵؛ ابن ابی جمهور: عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۲۰۵.

<sup>۲۴</sup>. زخرف: ۵۱.

<sup>۲۵</sup>. مصطفوی: التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۴، ص ۲۷۶.

مورد تمسخر و خنده‌ی حاضران قرار گرفت. سپس قرآن به بخش دیگری از واکنش فرعون به دعوت حضرت موسی اشاره می‌کند و آن اینکه وی قوم خویش را مورد خطاب قرار داده و از ایشان چنین سوال کرد که آیا ملک و حکومت مصر و نیز دریای نیل، تحت مالکیت من قرار ندارد؟! در حقیقت فرعون که نفوذ و تاثیر موسی را حس می‌کرد قصد داشت با انواع روش‌ها و سفسطه بازی‌ها به مقابله‌ی با موسی بپردازد. لذا با این گونه سوالات و صحبت‌ها قصد داشت مردم را فریب داده و آنها را نسبت به خویش، وفادار نگه دارد.

#### گفتار سوم: محل استشهاد

این آیه یکی از آیاتی است که از آن می‌توان وجود مالکیت را در عصر حضرت موسی اثبات نمود. دو فقره‌ی این کریمه می‌تواند محل استناد قرار گیرد. قبل از بیان این دو فقره برای تکمیل استدلال باید اشاره شود که استفاده‌ی مزبور و به تبع آن استدلال مطروح، مبتنی بر استفهام موجود در کلام فرعون است. همانطور که در کتب ادبی مطرح شده است استفهام دارای معانی مختلفی است که یک معنای آن حقیقی است و سائر معانی آن مجازی است. معنای حقیقی استفهام آن است که سائل حقیقتاً جاهل بوده و در مقام سوال در رابطه با موضوعی بوده و طلب فهم و جواب دارد؛ حالیکه در استفهام مجازی چنین نیست، یعنی سائل، عالم به جواب سوال است و طلب فهم وی برای دانستن نیست بلکه برای استنطاق مخاطب به جواب است و لذا سوالش را بخاطر برطرف کردن جهلش مطرح نمی‌کند بلکه مقاصد و دواعی دیگری او را به استفاده‌ی از استفهام ترغیب می‌نماید.<sup>۲۶</sup> تعجب، انکار، تحقیر و تسویه از جمله‌ی معانی مجازی استفهام است. یکی از معانی مجازی مهم و پر کاربرد استفهام، معنای تقریر است. ادباء این کاربرد مجازی استفهام را اینگونه تعریف می‌کنند که استفهام تقریری عبارت است از اینکه سائل به قصد اینکه مخاطب را وادار کند که به مطلبی که مقبول وی است اعتراف کند از استفهام بهره می‌گیرد. از سوی دیگر باید به این نکته‌ی مهم نیز توجه داشت که استفهام تقریری در دو اسلوب منفی و مثبت استعمال می‌شود ولی استفهام تقریری در کلام منفی غالباً در موردی استفاده می‌شود که مخاطبی که مورد سوال قرار گرفته نه تنها معترف به مفاد آن کلام است که عالم به آن هم می‌باشد.<sup>۲۷</sup> با توجه به این مطالب در بیان استدلال برای اثبات مدعا باید گفت فرعون (که خود را به عنوان رب و خدا تلقی و تبلیغ می‌کرد) در صدد آن بود که از قومش، نسبت به آنچه می‌دانستند، اعتراف بگیرد. با محفوظ داشتن این نکات به سراغ دو فقره‌ی محل استشهاد می‌رویم:

الف) «أليس لي ملك مصر»: از این عبارت شاید بتوان استفاده نمود که هم خود فرعون و هم قومش، او را مالک حکومت و زعامت بر مردم می‌دانسته‌اند.

ب) «وهذه الانهار تجري من تحتي»: این فقره‌ی معطوف نیز به طور روشن‌تری حاکی از باور فرعون و قومش نسبت به مالکیت فرعون بر دریای نیل است.

پس فرعون در قالب جمله‌ی منفی با استفاده از استفهام مجازی تقریری، قومش را به اعتراف به امری که بدان علم و اعتقاد دارند وادار می‌کند و آن امری چیزی جز مالکیت وی نیست. پس اصل معنا و حقیقت مالکیت در این عصر هم برای فرعون معلوم بوده است و هم برای قوم وی.

<sup>۲۶</sup>. یعقوب: موسوعه النحو والصرف و الاعراب ص ۵۱؛ الحسيني الطهراني: علوم العربية، ص ۷۹۷.

<sup>۲۷</sup>. به عبارت فنی‌تر گاهی استفهام برای معلوم شدن امر مجهول مطرح می‌شود (یسال لیعلم) این می‌شود استفهام حقیقی ولی گاهی سوال می‌شود بخاطر اینکه مخاطب به حرف بیفتد نه اینکه جهلی وجود داشته باشد که در صدد رفعش باشیم (یسال لینطق بالمخاطب بالجواب لغرض من الاغراض)

<sup>۲۸</sup>. الحسيني الطهراني، علوم العربية، ص ۸۱۳.



منشا این مالکیت ممکن است قدرت فرعون و یا خدا انگاری وی توسط قومش بوده باشد که اگر احتمال دوم باشد از آن معنای مالکیت حقیقی نیز قابل برداشت. (اگرچه ایشان در تشخیص مالک حقیقی به خطا رفته باشند).

### شاهد چهارم: گفتگوی قوم حضرت شعیب با ایشان

خداوند متعال در سوره هود می‌فرماید:

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ»<sup>۲۹</sup>

### گفتار اول: زمان تقریبی حیات حضرت شعیب علیه السلام

آنچه در مورد تاریخ حیات و نبوت حضرت شعیب علیه السلام، قابل بیان است، تاریخی است حدودی، که به طور ضمنی در بیان سرگذشت و اندازهای تبلیغی این پیامبر الهی، در قرآن کریم نقل شده است. قرآن می‌فرماید شعیب در مقام انذار قومش، با یادآوری سرگذشت اقوام گذشته، ایشان را به عبرت گیری و ترک گناه و مخالفت با دستورات خدا فرا می‌خواند. اقوام مذکور در کلام حضرت شعیب، اقوام حضرات نوح، هود، صالح و لوط می‌باشند:

«وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمُ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»<sup>۳۰</sup>

پس قدر متیقن این است که زمان ایشان قبل از ازمنه‌ی آن چهار پیامبر الهی بوده است و گر نه عبرت گیری از آنها بی معنی جلوه می‌کرد. نکته‌ی دیگر اینکه از تعبیر ایشان استفاده می‌شود که زمان حیاتشان به زمان حیات قوم لوط نزدیک بوده است: «وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»

سلسه نسب:

۱. برخی وی را از نوادگان حضرت ابراهیم از سمت نابت (نه از ناحیه‌ی حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق) می‌دانند. مطابق این ادعاء، نسب وی را اینگونه گفته‌اند: شعیب بن صفوان بن عیفا بن نابت بن مدین بن ابراهیم.<sup>۳۱</sup>

۲. برخی اما وی را از نوادگان حضرت لوط می‌دانند و برای اثبات ادعای خویش به حدیث زیر تمسک می‌نمایند: «إِنَّ شُعَيْبًا النَّبِيَّ وَ أُيُوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ بَلَعَمَ بْنِ بَاعُورَاءَ كَانُوا مِنْ وَلَدِ رَهْطٍ آمَنُوا لِإِبْرَاهِيمَ يَوْمَ أُحْرِقَ قَتَجَا وَ هَاجَرُوا مَعَهُ إِلَى الشَّامِ فَزَوَّجَهُمْ بَنَاتُ لُوطَ فَكُلُّ نَبِيٍّ كَانَ قَبْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ عَ مِنْ نَسْلِ أَوْلَيْكَ الرَّهْطِ فَبَعَثَ اللَّهُ شُعَيْبًا إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَ وَ لَمْ يَكُونُوا فَصِيلَةَ شُعَيْبٍ وَ لَا قَبِيلَتَهُ الَّتِي كَانَ مِنْهَا وَ لَكِنَّهُمْ كَانُوا أُمَّةً مِنَ الْأُمَمِ بُعِثَ إِلَيْهِمْ شُعَيْبُ الْخ»<sup>۳۲</sup>

### گفتار دوم: مفاد آیه شریفه

این آیات به بخشی از سرگذشت تبلیغی حضرت شعیب می‌پردازد. از قرآن کریم استفاده می‌شود که عمده ترین گناهان و ناهنجاری‌هایی که این قوم بدان مبتلی بودند، شرک و کم فروشی بوده است. لذا به فرموده‌ی قرآن کریم، حضرت شعیب در مواجهه‌ی با قوم خویش، ایشان را به ترک شرک و ترک کم فروشی دعوت نموده است و از انجام فساد بر حذر می‌دارد. قوم لجوج شعیب اما در واکنش به دلسوزی برادرانه‌ی این رسول الهی، سوالی را مطرح نموده که احتمالا متضمن استهزاء نیز بوده است و آن اینکه آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیده‌اند را ترک کنیم یا آنچه را که می‌خواهیم

<sup>۲۹</sup> هود: ۸۷.

<sup>۳۰</sup> هود: ۸۹.

<sup>۳۱</sup> مجلسی: بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۷۵.

<sup>۳۲</sup> مجلسی: منبع پیشین، ج ۱۲، ص ۳۸۴، ح ۹.

در اموالمان انجام دهیم را انجام ندهیم؟! سپس حضرت شعیب در مقام پاسخگویی به ایشان بر آمده و ضمن بیان مطالبی، هدف خویش را اصلاح، معرفی کرده است.

### گفتار سوم: محل استشهاد

به نظر می‌آید به فقراتی چند از این بخش تاریخی نقل شده در قرآن می‌توان به وجود مالکیت و اعتبار آن در آن عصر از تاریخ استشهاد نمود:

۱. اصل اینکه ایشان اهل تجارت بوده‌اند، دلالت بر مالکیت دارد زیرا تجارت و وجود بازار اقتصادی، حاکی از تعامل اقتصادی مالکان (یا آنان که به حکم مالکان‌اند) می‌باشد، زیرا متعاملین بدون اینکه خود را مالک بدانند، درصدد معامله بر نمی‌آیند.  
۲. خود کم فروشی نیز حداقل، مشعر به مالکیت می‌باشد بدین بیان که اگر فرد کم فروش، خود را مالک نمی‌دانست، اصلاً انگیزه‌ای برای کم فروشی نداشت. به هر روی حب به مال و افزودن ثروت، زمینه ساز گناهان بسیاری می‌شود که از جمله‌ی آنها کم فروشی است.

۳. از تعبیر «لاتبخسوا الناس اشیائهم» نیز می‌توان به وجود مالکیت در آن زمان، استناد نمود زیرا حضرت شعیب، اشیاء را به مردم نسبت داده است. اگر این اشیاء و کالاها ملک مردم نبودند این توبیخ و این ترکیب اضافی، وجه به نظر نمی‌آمد.

۴. تعبیر «او نفع فی اموالنا ما نشاء» از دو جهت می‌تواند مثبت مدعا باشد. نخستین جهت که جهتی لفظی است اضافه‌ی اموال به ضمیر متکلم مع الغیر است که حاکی از آن است که مردم مخاطب حضرت شعیب، خود را مالک اموال در اختیارشان می‌دانستند و الا چنین اضافه‌ای صحیح نبود. جهت دیگر اینکه اصل استفهام ایشان که ممکن است از باب انکار، تعجب و استهزاء باشد نیز به عنوان جهتی معنوی در راستای اثبات مدعا قرار دارد، زیرا آنها چون خود را مالک اشیاء تحت اختیار خویش می‌دانستند از توصیه‌ی شعیب متعجب یا ناراحت شدند زیرا با مفروض گرفتن مالکیت خویش، خود را واجد حق آزادی در نوع و کیفیت معامله می‌دانستند و کآن توصیه‌ی وی را در تغایر با سلطه‌ی مالکانه‌ی خویش قلمداد می‌کردند.

### شاهد پنجم: آیات متعدد مشتمل بر لفظ اموال

#### گفتار اول: مفاد آیه شریفه

در قرآن کریم لفظ اموال به دو صورت مفرد و مضاف بکار رفته است.<sup>۳۳</sup> در صورت اخیر گاهی به ضمیر "کم" (ده مورد)، گاهی به ضمیر "نا" (دو مورد)، گاهی به ضمیر "هم" (بیست و سه مورد) و گاهی به اسم ظاهر "الناس" (چهار مورد) و "الیتامی" (یک مورد) اضافه شده است. اگرچه مفاد این آیات بطور کامل یکسان نمی‌باشد ولی ما در اینجا به بخش مشترک مفهومی آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مفاد برخی آیات مشتمل بر اموالکم؛<sup>۳۴</sup> در دو مورد از این آیات، نهی الهی به اکل اموال مخاطبان تعلق گرفته است. آنطور که مفسران و فقهاء بدان تصریح داشته‌اند، مراد از اکل، تصرف است.<sup>۳۵</sup> در حقیقت خداوند در مقام بیان یک تکلیف ترکی است بدین معنا که تصرف باطل در اموال خویش نداشته باشید.

<sup>۳۳</sup>. مفرد در ادبیات عرب در قبال چند چیز می‌آید که یکی از آنها، مرکب (ترکیب اضافی) است.

<sup>۳۴</sup>. نساء: ۵، ۲۹ / محمد: ۳۶ / بقره: ۲۷۹ / آل عمران: ۱۸۵ / انفال: ۲۸ / سبا: ۳۷ / منافقون: ۹ / تغابن: ۱۵.

<sup>۳۵</sup>. طباطبائی: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵؛ طیب: أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴؛ مصطفوی: التحقیق فی

کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۰؛ خمینی: تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۴۱.

۲. مفاد برخی از آیات مشتمل بر اموالنا: ۴۴ یازدهم سوره ی فتح به بیان اعتذار برخی از متخلفان از دستور پیامبر برای حرکت به سوی مکه اشاره دارد. پیامبر اسلام به مناسبتی دستور حرکت به سمت مکه ی مکرمه را صادر نمودند در حالیکه قصدشان از این سفر، زیارت بیت الله الحرام و انجام عمره بود. عده ای ظاهراً به خاطر ترس از قدرت و مکتب روز افزون مشرکان مکه، از همراهی با پیامبر اکرم و مسلمانان سر باز زدند چراکه گویا ایجاد جنگ بین این دو گروه و شکست مسلمانان را قطعی قلمداد می کردند. نتیجه ی این سفر اما اگرچه به زیارت خانه ی الهی منجر نشد ولی به ایجاد قراردادی که به صلح حدیبیه معروف گردیده است منتهی شد. اصل این صلح و مفاد آن، حاکی از اخذ امتیازات نافع دیپلماسی برای مسلمانان بود و ایشان بدون جنگ و خونریزی با اخذ آن امتیازات، شادمانانه به مدینه برگشتند. متخلفین از دستور پیامبر با دیدن بازگشت سالم و غانم پیامبر و همراهانشان به قصد عذرخواهی نزد پیامبر آمده و دو عامل را دلیل تخلف خویش در تبعیت از دستور پیامبر معرفی نمودند؛ عامل اول مشغول شدن به (حفظ) اموالشان و عامل دوم مشغول شدن به خانواده هایشان بود.

۳. مفاد برخی از آیات مشتمل بر اموالهم: ۴۳ چهار آیه از این گروه از آیات در مقام ارزشگذاری انفاق در تعالی فرد و اجتماع است و دو آیه نیز به همین معنا ولی در مسیر غیر الهی تصریح دارد. بخشی از مفاد آیات صنف اول از قرار زیر است:

۱.۳. انفاق یک عمل ممدوح است که منفق با مال خویش آن را به فعلیت می رساند.

۲.۳. انفاق ممدوح، انفاقی است که در مسیر الهی واقع شود و به تعبیر قرآن "فی سبیل الله" باشد.

۳.۳. انفاق ممدوح موجب رشد و افزایش مال منفق می شود.

۴.۳. انفاق ممدوح تنها منتج به بهره ی اقتصادی منفق نمی شود بلکه برای وی دارای ثمرات روحی و اخروی نیز خواهد بود. همانطور که اشاره شد دو آیه از آیات مشتمل بر این لفظ، به انفاق مذموم اشاره دارد و آن را مورد نکوهش قرار می دهد. این دو آیه نیز ناظر به جایی است که انفاق، برای ریا و یا در مسیر بازداشتن از راه الهی، انجام شوند.

#### گفتار دوم: محل استشهاد

این صنف از آیات نیز ظهور در مالکیت دارند. در این آیات با صرف نظر از احکام و محمولات، واژه ی اموال در قالب های اموال الناس، اموال الیتامی، اموالنا، اموالکم و اموالهم، ظاهر در مالکیت مضاف الیه می باشد. این آیات همگی یا بخش اعظم آن، ناظر به امور اقتصادی است که مبتنی بر سیره (ی مستمره ی) عقلاء می باشد. به عبارت دیگر این آیات از چند جهت بر مطلوب این نوشتار دلالت دارند:

۱. این که انسان ها خود را مالک اموال تحت اختیار خویش می دانسته اند (و البته می دانند و خواهند دانست). به عبارت دیگر بناء عقلاء بر این مطلب استقرار داشته است. اگر غیر از این بود استعمال چنین ترکیبی صحیح نبود.

۲. به صورت ضمنی از این آیات استفاده می شود که خداوند نیز مالکیت کدایی را معتبر می داند و گرنه آن را تخطئه می نمود. این درحالی است که هیچ تخطئه ای از این جهت از آیات مستفاد نیست.

۳. دو کلید واژه ی انفاق و شراء که در برخی از این آیات وجود دارد بخوبی مثبت مالکیت است. زیرا انفاق، فرع بر مالکیت است و تا انسان، مالک نباشد انفاق و شراء، معنا پیدا نمی کند.

بنابراین از این آیات چنین استفاده می شود که اولاً مالکیت در این آیات مورد نظر است و ثانیاً خداوند نیز آن را معتبر دانسته است و ثالثاً مالکیت امری است که در میان انسان ها به صورت فطری یا غریزی وجود داشته است. دقیقاً از همین نتیجه ی سوم می توان به تاریخ مالکیت نیز پی برد و آن اینکه از این آیات می توان استفاده کرد که ظهور و بروز مالکیت، مقارن با خلقت انسان است و بطور اخص با تشکیل اولین جوامع انسانی، برجسته تر گردید. این بدین معناست که از هر زمانی که مبادلات

۳۶. در مورد آیه دیگر مشتمل بر این ترکیب در شاهد چهارم بحث نمودیم.

۳۷. بقره: ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷ / نساء: ۲، ۶، ۳۸ / انفال: ۳۶ / توبه: ۱۱۱ / احزاب: ۲۷ / معارج: ۲۴ / ذاریات: ۱۹ / حشر: ۸.

اقتصادی بین انسان‌ها رائج شده است مالکیت نیز بروز (بیشتر) یافته است. انسان‌های بدوی با صید، حیات و شاید تسلط زودتر بر چیزی، خود را مالک آن دانسته و متعرضین به آن را متجاوز به «ما یملک» خویش قلمداد می‌کرده‌اند.

### شاهد ششم: آیات ارث

قرآن کریم در سوره نساء می‌فرماید:

«لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»

ارث یکی از مفاهیم مهمی است که به نظر می‌آید پیوسته در میان انسان‌ها وجود داشته است. به نظر می‌آید تاسیس این موضوع اجتماعی به تشکیل اولین اجتماعات انسانی و مواجهه با اولین مرگ‌ها برگردد. بدین جهت از اموری است که دارای سابقه‌ی تاریخی طولانی می‌باشد. آیات متعددی در قرآن کریم به این معنا اشاره دارد. ارث اموال، فرع مالکیت متوفی است و الا چنین حساسیت‌هایی که در قبال آن همواره وجود داشته است بی معنا خواهد بود. می‌توان گفت آیات ناظر به ارث از چند جهت، بر وجود مالکیت و تاریخ آن دلالت دارد.

#### جهت اول: ارث و مالکیت متوفی

همانطور که پیشتر گفته شده ارث در جایی معنا پیدا می‌کند که متوفی، مالک باشد و الا اگر اصلاً مالکیتی وجود نداشته باشد ارث نیز بی معنا خواهد بود. با توجه به عقلانی بودن اصل ارث و توقف آن بر مالکیت متوفی می‌توان به عمر دراز این فرآیند حقوقی-اقتصادی در بین جوامع بشری پی برد. باید توجه داشت که جهت اول به نوبه‌ی خود از چند منظر با بحث مالکیت ارتباط پیدا می‌کند. اولین منظر آنکه انسان خود را مالک اموال و اشیائی که در اختیار دارد می‌داند؛ لذاست که این حق را برای خود قائل است که بعد از خود نیز نسبت به آن اموال، دغدغه و مداخله داشته باشد. از سوی دیگر سائر افراد (چه نزدیکان ارث بر و چه دیگران) چنین امری را محترم شمرده و عملاً تایید می‌کنند.

#### جهت دوم: ارث و مالکیت وارثان

در سازوکار ارث، وارثان خود را مالک ماترک میت می‌دانند و البته سائر عقلاء نیز به آن اعتراضی ندارند.

#### جهت سوم: قرآن و ارث

قرآن به بحث احکام ارث ورود پیدا کرده است و در آیات متعدد با استفاده از لام تملیکیه، مالکیت وراثت را تایید کرده است. این نکته شایان بذل توجه است که مواجهه‌ی قرآن با ارث مواجهه‌ی قرآن با یک امر خود تاسیس نیست، چراکه ارث از مخترعات شرع و قرآن نیست. در ادیان گذشته نیز ارث و بحث از آن وجود داشته است و حتی در میان غیر باورمندان دینی نیز ارث وجود داشته و دارد. به عبارت دیگر اسلام، ناظر به یک حقیقت موجود در بین عقلاء به تشریع احکام خاص پرداخته است. این مطلب به خوبی می‌تواند به تاریخ کهن مالکیت اشاره داشته باشد. البته این نکته نیز خالی از فائده نیست که دست یازیدن به مفهوم ارث و تاریخ آن برای کشف و اثبات مفهوم مالکیت و قدمت آن در میان بشریت از باب شناخت علت از طریق شناخت معلول است؛ به عبارت دیگر این روش به مثابه‌ی برهان اتی است.

### نتیجه گیری

در ضمن شاهد اول، بیان شد که ماجرای دادرسی حضرت داوود ع به جهات مختلف، دلالت بر وجود مالکیت در آن دوره می‌کند: اول اینکه شاکي، خودش را مالک یک میش و برادرش را مالک نود و نه میش معرفی کرد. دوم اینکه، جمله "اکفلنیها" به این معناست که با هبه‌ی آن به من، مالکیت خود را از آن، سلب نما. که کاشف از وجود مالکیت است. و سوم اینکه پذیرش

حکمیت در این واقعه و نوع بیانات حضرت داوود، مثل تعبیر «لقد ظلمک»، که ظلم، در فرض وجود مالکیت، معنا پیدا می‌کند. همچنین اضافه نمودن «نعجه» به «کاف» و «هاء» در عبارت «نعتجتک» و «نعاچه»، دلالت بر وجود مالکیت در آن روزگار دارد.

در شاهد دوم نیز، استفاده از واژه‌ی «شروه» و «اشتره»، دال بر وجود مالکیت در زمان حضرت یوسف است زیرا خرید و فروش مبتنی بر مالکیت است. همچنین وجود بازار و یا رویه‌ی تجاری و خرید فروش در آن زمان نیز می‌تواند به خوبی مثبت مدعا باشد. همچنین در ضمن شاهد سوم بیان شد که سخنانی مثل «أليس لي ملك مصر» از جانب فرعون، نشان می‌دهد که عموم مردم، مالکیت او را بر مصر، به رسمیت می‌شناخته‌اند. در شاهد چهارم نیز تبیین شد که گفتگوهای بین حضرت شعیب و مردم، از جهات مختلف، نشان دهنده وجود مالکیت در آن زمان است از جمله اینکه اولاً اصل اینکه ایشان اهل تجارت بوده‌اند، و تجارت و وجود بازار اقتصادی، حاکی از تعامل اقتصادی مالکان است. ثانیاً خود عمل کم فروشی، نیز به نوعی کاشف از وجود ملکیت است زیرا اگر فرد کم فروش، خود را مالک نمی‌دانست، اصلاً انگیزه‌ای برای کم فروشی نداشت. ثالثاً نسبت دادن «اشیاء» به مردم، در «لاتبخسوا الناس اشیائهم» و نیز نسبت دادن «اموال» به «نا» در عبارت «اموالنا»، کاشف از مالکیت آنها در آن زمان، می‌باشد. و رابعاً تعبیر «او نفع فی اموالنا ما نشاء» نشان می‌دهد که آنها چون خود را مالک اشیاء تحت اختیار خویش می‌دانستند از توصیه‌ی شعیب متعجب یا ناراحت شدند و توصیه‌ی وی را در تغایر با سلطه‌ی مالکانه‌ی خویش قلمداد می‌کردند. در شاهد پنجم، با تکیه بر آیات متعددی که «اموال» را به اشخاص، نسبت می‌دهد، تبیین شد که این آیات با صرف نظر از احکام و محمولات، واژه‌ی اموال در قالب‌های اموال الناس، اموال الیتامی، اموالنا، اموالکم و اموالهم، ظهور در مالکیت مضاف الیه دارند. شاهد ششم نیز نشان می‌داد که آیات ناظر به ارث از چند جهت، بر وجود مالکیت و تاریخ آن دلالت دارد. اولاً از این جهت که کاشف از مالکیت سابق متوفی است. ثانیاً از این جهت که دال بر حدوث مالکیت، برای وارثان است. بنابر این با توجه به تمام آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که قدمت مالکیت با قدمت انسان عجین است. و شروع مالکیت را می‌توان در آغازین روزهای خلقت وی و تشکیل جوامع ابتدائی بشری جستجو کرد.

## منابع

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، «عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة»، چاپ اول، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ ق.
۲. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، چاپ سوم، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۴. امامی، سید حسن، «حقوق مدنی»، انتشارات اسلامیة، تهران، بی‌تا.
۵. بستانی، فواد افرام، «فرهنگ ابجدی»، چاپ دوم، اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۶. الحسینی الطهرانی، السید هاشم، «علوم العربیه (علم النحو)»، چاپ سوم، خاتم الانبیاء، ۱۴۱۱ ق.
۷. خمینی، سید مصطفی، «تفسیر القرآن الکریم»، چاپ اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۴۱۸ ق.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، «ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن»، چاپ دوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۹. زارعی سبزواری، عباسعلی، «القواعد الفقهیه فی فقه الإمامیه»، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۳۰ ق.
۱۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، «علل الشرائع»، چاپ اول، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ق.
۱۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، «کمال الدین»، تصحیح غفاری، چاپ دوم، نشر اسلامی، تهران، ۱۳۹۵ ق.
۱۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، تصحیح لاجوردی، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.
۱۳. طاهری، حبیب الله، «حقوق مدنی»، چاپ دوم، انتشارات اسلامیة، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۴. طباطبایی، محمدحسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، چاپ دوم، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، چاپ دوم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۱۶. طبری، محمد بن جریر بن یزید، «تاریخ الامم و الملوك»، چاپ دوم، بی نا، بیروت، بی تا.
۱۷. طیب، سید عبدالحسین، «أطیب البیان فی تفسیر القرآن»، چاپ دوم، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، «تفسیر القمی»، تصحیح جزایری، چاپ سوم، دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ق.
۱۹. مجلسی، محمدباقر، «بحار الأنوار»، چاپ دوم، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۲۰. محقق داماد، مصطفی، «قواعد فقهیه (مدنی)»، چاپ دوازدهم، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ش.
۲۱. مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ش.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، «تفسیر نمونه»، چاپ دهم، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۱ش.
۲۳. هاشمی شاهرودی، سید محمود، «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام»، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، قم، ۱۳۸۲ق.
۲۴. یعقوب، امیل بدیع، «موسوعة النحو و الصرف و الاعراب»، چاپ سوم، انتشارات استقلال، قم، ۱۴۲۵ق.